



پیغام عشق

قسمت تشبصد و هشتاد و پنجم





خانم سمیه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۰۸ گنج حضور، بخش دوم

ای بسا قاضی حبر نیک‌خو
از گلو و رشوتی او زردرو
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۹۷
-حبر: دانشمند، عالم

چه بسیارند قُضات دانشمند و خوش اخلاقی که سابقه خوبی دارند ولی بر اثر امیال شکم یعنی (خواستن همانیدگی‌ها) طمع و رشوه‌خواری در نزد خدا و خلق، زردرو و شرمسار شده، رسوا می‌شوند.

حدیث
-«لَعْنَةُ اللَّهِ الرَّاشِيَّ وَالْمُرْتَشِيَّ»

«لعنت کناد خدا، رشوه دهنده و رشوه گیرنده را.»

بلک در هاروت و ماروت آن شراب
از عروج چرخشان شد سد باب
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۹۸

بلکه شراب شهوت و دنیاطلبی و شیره کشیدن از همانیدگی‌ها حتی هاروت و ماروت را نیز از عروج به آسمان‌ها و به سوی خداوند بازداشت.
[هاروت و ماروت نماد هشیاری و عقل هستند و این بیت مربوط به داستانی است که هاروت و ماروت عاشق زنی شدند. آن زن گفت اگر می‌خواهید با من هم‌بستر بشوید باید شوهرم را بکشید، آن‌ها قبول نکردند، گفت پس شراب بخورید، آن‌ها شراب این جهان را خوردند، مست شدند و انسانی را نیز کشتند. یعنی از طریق قرین انسانی را به قبر ذهن کشیدند و وقتی خواستند به سوی خداوند بازگردند نتوانستند. این داستان تمثیل ما انسان‌ها است. ما نیز با خوردن شراب این جهان و شیره کشیدن از همانیدگی‌ها خودمان را در ذهن می‌کشیم و انسان‌های دیگر را نیز به قبر من‌ذهنی می‌کشانیم و تا زمانی که این کار را ادامه دهیم نمی‌توانیم به سوی خداوند پرواز کنیم.]

بایزید از بهر این کرد احترام
دید در خود گاهلی اندر نماز
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۹۹

بایزید [عارف بزرگی که مورد احترام مولانا است] وقتی احساس کرد که در نماز گزاردن کاهل و بی حال است، گفت من باید علت را پیدا کرده و از آن پرهیز کنم. [در این جا منظور از نماز می تواند نماز واقعی و یا هر کاری مثل فضاگشایی و مراقبه باشد که انسان می خواهد از طریق آن از من ذهنی رهایی یابد.]

از سبب اندیشه کرد آن دُولباب
دید علت، خوردن بسیار از آب
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۷۰۰

بایزید علت این سُستی را جست‌وجو کرد و بالاخره به این نتیجه رسید که سبب آن، خوردن آب فراوان از همانیدگی‌ها و شیره کشیدن از چیزهای این جهانی است.

گفت: تا سالی نخواهم خورد آب
آنچنان کرد و، خدایش داد تاب
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۷۰۱

پس با خود قرار گذاشت که تا یک سال تمام هیچ آبی از همانیدگی‌ها نخورد و بر سر این پیمان نیز ایستادگی کرد و خدا نیز به او تاب و توان و روشنائی داد، بنابراین او تابش عشق را شروع کرد.

این کمینه جهد او بد بهر دین
گشت او سلطان و قُطْبُ العارفين
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۷۰۲

خودداری بایزید از خوردن آب همانیدگی‌ها در طول یک‌سال، تازه کمترین جهد و ریاضت او در راه دین‌داری بود.
از این‌رو او «سلطان و قطب عارفان» شد.

چون بریده شد برای حلق، دست
مرد زاهد را در شکوی بست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۷۰۳

چون دست آن مرد پارسا به خاطر حلق یعنی امیال شکم (خواستن همانیدگی‌ها و نیازهای روانشناختی) بریده شد، بنابراین او دیگر شکایت و اظهار عدم رضایت را تمام کرد و گفت من باید از این ماجرا چیزی یاد بگیرم.

شیخ اقطع گشت نامش پیش خلق
 کرد معروفش بدین آفات حلق
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۷۰۴

بدین سان نام وی در میان مردم به شیخ اقطع (دست بریده) معروف شد و چون از آسیبی که میل به شکم، یعنی نیازهای روانشناختی و شهوتِ همانیدگی‌ها برای او پدید آورده بود شکایت نکرده و رضا داشت بنابراین رستگار شد.

آنکه بیند او مُسَبِّب را عیان
 کی نهد دل بر سبب‌های جهان؟
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۷

هرکسی که فضا را باز کند و با فضای گشوده‌شده و دید عدم، آشکارا مسبب را ببیند که با خرد کل و از طریق قضا و کن‌فکان همه‌چیز را درست می‌کند، دیگر دل‌بسته سبب‌های ذهنی نمی‌شود.

تو ز طفلی چون سبب ها دیده‌یی
در سبب، از جهل بر چفسیده‌یی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۳
-چفسیده‌یی: چسبیده‌ای

ای انسان، تو از زمان کودکی با سبب‌سازی در ذهنت، فضای علت و معلول را ایجاد کرده‌ای و از جهل و نادانی فقط به علت‌های ذهنی چسبیده‌ای. به همین دلیل از خدا که ایجادکننده سبب‌هاست و از مرکز عدم غافل هستی.

با سبب‌ها از مُسبب غافل
سوی این روپوش‌ها زان مایلی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۴

به دلیل توجه به اسباب ظاهری و علت و معلول ذهن از خدا که مسبب‌الاسباب است غافل مانده‌ای درحالی که آن اسباب، همانیدگی‌های توست که به منزله روپوشی روی مسبب یعنی خداوند را می‌پوشاند و تو به خاطر کاهلی و ماندن در ذهن، به آن‌ها میل داری.

چون سببها رفت، بر سر می زنی
ربنا و ربناها می گنی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۵

زمانی که سببها با فرمان قضا و کن فکان زندگی از میان برود به جای این که تصمیم بگیری به آنها توجه نکنی و قضا باز کنی و مقاومت نداشته باشی، باز هم به خاطر از دست رفتن سببهایی که ذهنت می پندارد خوش بخت می کنند بر سرت می زنی و خدا خدا می گویی.

ربّ می گوید: برو سوی سبب
 چون ز صنعم یاد کردی؟ ای عجب
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۶
 -صنع: آفرینش، آفریدن، عمل، کار، نیکی کردن، احسان

خداوند به تو می گوید: برو سراغ سبب‌هایی که ذهنت نشان می‌دهد. چه عجب که فهمیدی من هم وجود دارم و از قدرت آفرینندگی من یاد کردی و متوجه شدی باید با فضاگشایی مرا در مرکزت بگذاری!

گفت: زین پس من تو را بینم همه
 ننگرم سوی سبب و آن دمدمه
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۷
 -دمدمه: شهرت، آوازه، مکر و فریب

آن بنده گفت: من از این به بعد مرکزم را عدم کرده و فقط تو را می‌بینم و دیگر به سوی سبب‌ها، دمدمه‌ها و حرف‌های من‌ذهنی نمی‌روم و به آن‌ها گوش نمی‌دهم.

گویدش: رُدُوا لِعَادُوا، کارِ توست
 ای تو اندر توبه و میثاق، سست
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۸
 -رُدُوا لِعَادُوا: اگر آنان به این جهان برگردانده شوند، دوبار به آنچه که از آن نهی شده‌اند، باز گردند.

خداوند به او می‌گوید: اگر به تو یاری رسانم و مرکزت را عدم کنم، به محض این که دوباره به ذهن برگردی، باز
 مجذوب همان کارها و سبب‌های من‌ذهنی می‌شوی و مرا از یاد می‌بری. ای بنده توبه‌شکن و سست‌عهد، کار تو
 همین است؛ چرا که تو در توبه، یعنی برگشت از ذهن به فضای گشوده‌شده و بله گفتن به اتفاق این لحظه بسیار
 سست هستی.

لیک من آن ننگرم، رحمت کنم
 رحمتم پرست، بر رحمت تنم
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۹

خداوند می گوید: من آن کارهای تو را که مرتب به ذهن رفته و مرا فراموش می کنی در نظر نگرفته و از تو انتقام نمی گیرم بلکه اگر در برگشتن به فضای گشوده شده سست نبوده و به عهد الست پایبند باشی، دائماً به تو لطف می کنم و تو را می پذیرم؛ چراکه رحمت من وسیع و بی نهایت است و من می خواهم تو را با عنایت و لطفم پرورش دهم.

قرآن کریم، سوره اعراف-۷-، آیه ۱۵۶
 -«... وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ...»

«... و رحمت من همه چیز را دربرمی گیرد...»
 [خداوند دائماً می خواهد، لطف، رحمت، کمک، شادی، عقل و حمایتش را به ما برساند و هیچ موقعی نیست که بخواهد از ما انتقام بگیرد.]

ننگرم عهد بدت، بدهم عطا
از گرم، این دم چو می خوانی مرا
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۶۰

خداوند می گوید: من به عهد بد تو که تسلیم نشده، مرتب به ذهن می روی و مقاومت می کنی نگاه نمی کنم. اگر این لحظه شکایت نکنی و مشکلات را گردن دیگران نیندازی و با فضاگشایی مرا بخوانی از روی بخشش و گرم بیکرانم به تو کمک می کنم.

این پشیمانی قضای دیگرست
این پشیمانی بهل حق را پرست
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۳۹

این پشیمانی نیز قضای دیگری بوده و اگر به ملامت و پشیمانی بچسبی سوءالقضا (قضای بد) است. پس این پشیمانی و اتفاقات گذشته را با فضاگشایی رها کن و خداوند را پرست.

ور کنی عادت پشیمان خور شوی
زین پشیمانی پشیمان تر شوی
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۴۰

و اگر به پشیمانی و ملامت خود عادت کنی، به این کار معتاد شده و دائماً دچار پشیمانی می شوی و از این پشیمانی، پشیمان تر و پریشان می شوی و زندگی ات به این ترتیب خراب خواهد شد.

نیمِ عمرت در پریشانی رود
نیمِ دیگر در پشیمانی رود
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۴۱

با پشیمانی‌های یاد شده، نیمی از عمرت در پریشانی سپری می‌شود و نیمی دیگر در پشیمانی.

نه که ما را دستِ فضلش کاشته است؟
از عدم ما را نه او برداشته است؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۲۴

مگر نه این است که دستِ فضل، دانش و بخشش خداوند، وجود ما را کاشته و پدید آورده است؟ مگر نه این است که خداوند با لطف خود ما را از عدم، به عرصه وجود درآورده است؟

ای بسا کز وی نوازش دیده‌ایم
در گلستان رضا گردیده‌ایم
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۲۵

چه نیکی‌ها و الطافِ فراوان که از خداوند دیده‌ایم و در گلستانِ خشنودی و رضای او سیر کرده‌ایم.

بر سر ما دست رحمت می‌نهاد
چشمه‌های لطف از ما می‌گشاد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۲۶

خداوند دستِ رحمتِ روی سر ما می‌کشید و چشمه‌های مهربانی و لطف را از ما روان می‌ساخت.

وقت طفلی ام که بودم شیرجو
 گاهوارم را که جنباید، او
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۲۷

در آن زمان‌ها که من کودکی شیرخواره بودم، گهواره‌ام را چه کسی به حرکت در می‌آورد و از چه کسی غذای نور
 و هشیاری خوردم؟ مسلماً خداوند.

از که خوردم شیر، غیر شیر او؟
 کی مرا پرورد جز تدبیر او؟
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۲۸

از چه کسی شیر خوردم به جز شیر حق؟ چه کسی مرا پرورش داد جز تدبیر حق؟

خوی، کآن با شیر رفت اندر وجود
کی توان آن را ز مردم واگشود؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۲۹

خوی و خصلتی که همراه شیر و تدبیر خداوند در جان، سرشت و طبع آدمی درآید. چه کسی می تواند آن خوی و خصلت و توانایی تشخیص را از آدمیان بگیرد؟

-با تشکر:
تنظیم کننده متن: خانم سمیه
گوینده: خانم سمیه



خانم فاطمه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۰۸ گنج حضور، بخش سوم

یا چو مستغرق شدی در عشق خر

آن کدو پنهان بماندت از نظر

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۲۱

[در داستان خاتون و کنیزک در دفتر پنجم مثنوی می‌خوانیم که کنیزک با خر خاتون خود، شهوت‌رانی می‌کرد. روزی خاتون متوجه می‌شود و حرص این عمل، او را وادار به شهوت‌رانی با خرش می‌کند. در این تمثیل کنیزک از یک کدو به‌عنوان ابزار موازنه‌کننده و به‌اندازه‌ای که از آلت خر لازم داشت استفاده می‌کرد. اما خاتون این کارهایی را که کنیزک یاد گرفته بود انجام نداد؛ در نتیجه با خر آمیزش می‌کند و این عمل ناشیانه او منجر به مرگش می‌شود. مولانا در ادامه داستان می‌گوید:]

آن قدر در عشق خر، که در این جا نماد من‌ذهنی است، غرق شدی که کدو، یعنی آن ابزار موازنه‌کننده را که از طرف زندگی می‌آید، در نظر نگرفته‌ای.

ظاهر صنعت بدیدی ز اوستاد

اوستادی برگرفتی شاد شاد

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۲۲

تو صورت ظاهر فن و حرفه را از استاد آن مشاهده کردی، و بسیار شادمانه ادعای استادی کردی؟ [نمی‌توان از مولانا ظاهر این آموزه‌ها را آموخت و تصور استادی نمود].

ای بسا زراق گول بی‌وقوف

از ره مردان ندیده غیر صوف

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۲۳

چه بسیار انسان‌های حيله‌گر ابله و ناآگاهی که از راه انسان‌های به حضور رسیده، چیزی جز لباس و ظاهر را ندیده‌اند. [برای همین مولانا در آخر یادآوری می‌کند که شما فن را باید کامل یاد بگیرید، ناقص نگذارید و نگویند یاد گرفته‌ام. نباید اجازه دهید چیزهایی که از مولانا یاد می‌گیرید من‌ذهنی از آن استفاده کند و فکر کنید تمام شده‌است].

ای بسا شوخان ز اندک احترام
از شهان ناموخته جز گفت و لاف
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۲۴

بسیارند من‌های ذهنی شوخ و بی‌حیایی که با داشتن اطلاعات اندکی از یک حرفه مدعی می‌شوند و از شاهان چیزی به جز گفت‌وگوی ذهنی و ادعا کردن یاد نگرفته‌اند. [در واقع منظور این است که باید کار کردن روی خود را ادامه دهیم و فقط با یاد گرفتن چند قانون، فکر نکنیم همه چیز را یاد گرفته‌ایم بلکه با مراقبه و تکرار ابیات، موارد لغزش را شناسایی کنیم.]

هر یکی در کف عصا که موسی ام
می دمد بر ابلهان که عیسی ام
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۲۵

هر یک از من های ذهنی مدعی و ریاکار عصای همانیدگی هایشان را به دست گرفته و ادعا می کنند موسی هستند
و می توانند معجزات حضرت موسی را داشته باشند یعنی خرد زندگی را در عمل به کار بگیرند. و به انسان های
نادان و ساده لوح تلقین می کنند که عیسی هستیم و می توانیم از طریق قرین شدن با انسان ها با دم ایزدی آنها را
به زندگی زنده کنیم.

آه از آن روزی که صدق صادقان
باز خواهد از تو سنگ امتحان
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۲۶

وای از آن روزی که سنگ امتحان از تو صداقت راستین را طلب کند. به عبارت دیگر عارفی بیاید ما را امتحان کند که ما واقعاً از جنس زندگی هستیم یا هنوز من ذهنی داریم.

آخر از استاد باقی را بپرس
این حریصان جمله کورانند و خُرس
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۲۷

[تو که صورت ظاهر مردان حق را دیدی و یاد گرفتی] بقیه را هم از استاد زندگی، مولانا سوال کن چرا که این من‌های ذهنی حریص که عجله دارند زودتر به حضور برسند، همه کور و لال هستند یعنی زندگی از طریق آن‌ها نمی‌بیند و صحبت نمی‌کند بلکه از ذهنشان استفاده می‌کنند به همین دلیل است که صادق نیستند و فقط ادعا دارند.

جمله جُستی باز ماندی از همه
 صید گرگانند این ابله رمه
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۲۸

از هر چیزی که ذهنت به تو نشان داد زندگی خواستی و با آن‌ها همانیده شدی و چون هیچ کدام به تو زندگی ندادند از همه آن‌ها محروم و درمانده شدی. زیرا این گله من‌های ذهنی نادان توسط استادان گرگ‌صفت صید می‌شوند به عبارت دیگر انسان‌هایی که با من‌ذهنی ادعای استادی دارند تو را به بیراهه برده و وقت تو را تلف می‌کنند.

صورتی بشنیده گشتی ترجمان
 بی‌خبر از گفت خود چون طوطیان
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۲۹

تو ظاهر قضیه را شنیده‌ای و به صورت ذهنی آن را بیان می‌کنی و توجهی به آن‌چه که می‌گویی نداری فقط طوطی‌وار آن را تکرار می‌کنی و از گفته خود بی‌خبری.

ای بسا سرمست نار و نار جو
 خویشتن را نور مطلق داند او
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶۶

بسیارند انسان‌هایی که سرمست و خواهان آتش‌اند؛ یعنی هم دردهای مختلف دارند، هم خواهان ایجاد و پخش آن‌ها هستند. اما خودشان را نور مطلق، یعنی نور بیرون کشیده‌شده از همانیدگی‌ها می‌دانند و ادعا می‌کنند که از ذهن آزاد شده و به وحدت مجدد با خدا رسیده‌اند درحالی که پر از درد هستند. [چنین شخصی هم خودش را خراب می‌کند هم دنیا را، بنابراین هرکسی باید به خودش نگاه کند و ناظر دردهایش باشد و بدون این که با مردم کاری داشته باشد روی خودش کار کند.]

جز مگر بنده خدا، یا جذبِ حق

با رهش آرد، بگرداند ورق

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶۷

مگر این که یا یک عارف خوبی هم چون مولانا با شعرهایش او را بیدار کند یا از طریق «جذب حق» یعنی فضاگشایی، خداوند از درون به او کمک کند. تنها از طریق یکی از این دو راه است که خداوند انسان را آگاه کرده، او را به راه می‌آورد و ورق را برمی‌گرداند.

تا بداند کآن خیال ناریه

در طریقت نیست الّا عاریه

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶۸

-ناریه: آتشین

تا بداند که این خیال درد، یعنی هم‌هویت‌شدگی با چیزها و دردها، در راه و روش یک چیز «عاریه» و قرضی است که ما از بیرون گرفتیم و مجبور نیستیم آن‌ها را نگه داریم. [می‌توانیم از طریق یک عارف خوب و یا جذبِ حق که همان فضاگشایی است آن‌ها را بیندازیم.]

ای بسا کفار را سودای دین
 بند او ناموس و کبر و آن و این
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۶

خیلی از کفار یا من‌های ذهنی، عاشق دین‌داری واقعی هستند و می‌خواهند فضا را باز کرده و به خدا زنده شوند اما نمی‌توانند زیر بار اشتباهاتشان بروند و من‌ذهنی‌شان را کوچک کنند زیرا ناموس، حیثیت بدلی من‌ذهنی، و کبر و «آن و این» هم‌چون بند و حجابی جلوی‌شان را گرفته‌است.

بند پنهان، لیک از آهن بتر
 بند آهن را بدراند تبر
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۷

این بند ناموس و ترس از کوچک شدن گرچه که پنهان است اما از آهن سخت تر و بدتر است زیرا تبر بند آهن را می دراند اما ابزار ذهن بر روی بند پنهان تأثیری ندارد.

بند آهن را توان کردن جدا
 بند غیبی را نداند کس دوا
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۸

بند آهنی را می توان برید و جدا کرد اما هیچ من ذهنی در بیرون، دواپی برای «بند پنهان» ندارد بلکه تنها خود زندگی ست که می تواند با تبر قضا و کن فکان خود این «بند پنهان» و ناموس من ذهنی را ببرد.

از حد خاک تا پِشَرِ چند هزار منزلت
شهر به شهر بردمت، بر سر ره نمانمت
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۲۲

از مرحله خاک تا بشر که فعلاً در ذهن هستی، راه بسیار زیادی است که من تو را مرحله به مرحله و شهر به شهر از جماد به نبات، از نبات به حیوان و از حیوان به ذهن انسان آوردم و در هیچ مرحله‌ای رهایت نکردم. اکنون بگذار تو را از ذهن همانیده که آن هم مرحله‌ای است که باید از آن گذر کنی ببرم چرا که تو هنوز در راه هستی و به مقصد نرسیده‌ای.

هیچ مگو و گف مکن، سر مگشای دیگ را
نیک بجوش و صبر کن، زان که همی پزانمت
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۲۲

به صورت من ذهنی بلند نشو، هیچ چیز نگو و به اتفاقات واکنش نشان نده، کف مکن و از طریق هیجانات مختلفی
هم چون خشم، رنجش و کینه، به صورت های مختلف در دیگ را باز نکن؛ چون من دارم تو را می پزم و بخار
بیرون می رود، بلکه درد هشیارانه بکش، خوب بجوش و صبر کن و با فضاگشایی دردهایت را شناسایی کن تا
خوب پیزی.

ای نخود می جوش اندر ابتلا
تا نه هستی و، نه خود ماند تو را
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۷۸

کدبانو با کفگیر بر سر نخود می کوبد تا او را امتحان کرده و به ته دیگ برود تا چنان پخته شود که دیگر هیچ چیز از او باقی نماند.

به عبارت دیگر آشپز زندگی با قضا و کن فکان اتفاقاتی را به وجود می آورد تا ما را امتحان کند، اگر با مسئله سازی، دشمن سازی و خشم واکنش نشان دهیم و با کمال طلبی به خودمان و دیگران ایراد بگیریم، رفوزه می شویم، باید زیر بار اشتباهاتمان برویم و با فضاگشایی، دردها و همانیدگی ها را شناسایی کنیم و خوب بجوشیم تا دیگر هیچ چیزی از من ذهنی ما باقی نماند و کاملاً آزاد شویم.

قوّت از حق خواهم و توفیق و لاف
تا به سوزن بر گنم این کوه قاف
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۸

برای آن که کوه قاف من ذهنی‌ام را با سوزن حضور ناظر در این لحظه بگنم، با فضاگشایی زیر بار اشتباهاتم می‌روم و به آن اعتراف می‌کنم و در این راه، قدرت و موفقیت‌م را از خداوند طلب می‌کنم.

(عبارت عرفانی)

«برکندن کوها با سوزن آسانتر از زدودن صفت کبر از قلب است.»

سهل شیری دان که صفاها بشکند
شیر آن است آن که خود را بشکند
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۹

آن شیری که در جنگ، صفوف دشمن را درهم می شکند و حریف را شکست می دهد، کارش آسان است؛ شیر حقیقی آن شیری است که من ذهنی و ناموس خود را درهم شکند، همانیدگی هایش را شناسایی کرده بیندازد و اشتباهاتش را بپذیرد و خود را از زندان ذهن رها سازد.

لا شک، این ترک هوا تلخی ده است
لیک از تلخی بعد حق به است
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۶۸
-لا شک: بدون شک، بی تردید

بدون شک ترک خواسته‌های من‌ذهنی تلخ است چراکه ما معتاد خواسته‌های من‌ذهنی شده‌ایم و زندگی را در آن‌ها جست‌وجو می‌کنیم اما تلخی درد هشیارانه ناشی از شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها از تلخی دوری از ذات اصلی خویش بدتر است.

گر جهاد و صوم سخت است و خشن
لیک این بهتر ز بعد ممتحن
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۶۹
-صوم: روزه، روزه گرفتن
-ممتحن: امتحان کننده

اگرچه تلاش در جهت شناسایی همانیدگی و درد ناشی از انداختن آن و همچنین پرهیز دائمی از همانیدگی جدید، کاری بسیار سخت و خشن است اما باید توجه داشته باشیم که این امر، از دوری از خداوند امتحان کننده، آسان تر و بهتر است.

رنج کی مانند دمی که ذوالمنن
 گویدت: چونی؟ تو ای رنجور من
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۷۰
 -والمنن: صاحب منتها، صاحب عطاها، از صفات خداوند

در آن لحظه‌ای که تلاش و پرهیز می‌کنید و شکایتی ندارید خداوند، صاحب همه نعمت‌ها هم از طریق آرامش زیر فکرها، شادی بی‌سبب و ذوق درونی تو، احوالت را می‌پرسد و می‌گوید: «چونی؟» ای انسانی که از دوری من رنجور و بیمار شده‌ای و آگاهانه روی خودت کار می‌کنی تا به من زنده شوی.

ور نگوید، کت نه آن فهم و فن است
لیک آن ذوق تو پرسش کردن است
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۷۱

اگر هنوز توانایی و هشیاری کافی برای درک پیام خداوند را نداری بدان همین ذوقی که برای تبدیل شدن به خدا داری و هشیارانه روی خودت کار می‌کنی درواقع همان احوال‌پرسی خداوند است.

آن ملیحان که طیبان دل‌اند
سوی رنجوران به پرسش مایل‌اند
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۷۲
-ملیح: نمکین، زیبا

آن عارفان نیک‌سرشتی همچون مولانا، طیب دل‌ها هستند و دائماً تمایل به احوال‌پرسی از ما من‌های ذهنی بیمار با مرکزی آلوده به همانیدگی‌ها دارند؛ ما با خواندن اشعار مولانا، شناسایی و ذوقِ زندگی پیدا می‌کنیم و ازین طریق مولانا، این طیب دل حال ما را می‌پرسد.

تو چه دانی، تو چه دانی که چه کانی و چه جانی؟
 که خدا داند و بیند هنری کز بشر آید
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۶۲

ای انسان، تو با من ذهنی محدوداندیش نمی‌دانی که چه معدنی هستی و چه جانی داری و فقط خداست که می‌داند و می‌بیند که چه کاری از دست بشر ساخته است و صاحب چه هنری است. [ما می‌توانیم به خدا زنده شویم و برکات او از جمله عشق و خرد را در این جهان جاری کنیم.]

-با تشکر:
 تنظیم‌کننده متن: خانم پارمیس
 گوینده: خانم فاطمه



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود

